

قصه غرائق از نگاه نخستین مسلمانان

مروری بر کتاب «پیش از راست‌کیشی: آیات شیطانی در اوایل اسلام»
 اثر شهاب احمد

زینب ایزدی

شهاب احمد (۱۹۶۶-۲۰۱۵)، استادیار و پژوهشگر آمریکایی-پاکستانی مطالعات اسلام در دانشگاه هاروارد، پس از تحصیل در دانشگاه اسلامی بین‌المللی مالزی و روزنامه‌نگاری در افغانستان، مقطع کارشناسی‌ارشد را در دانشگاه آمریکایی قاهره و دکتری را در دانشگاه پرینستون گذراند. حوزه پژوهشی او تاریخ اندیشه اسلامی بود و به موضوع «قصه غرائق» - که در آثار غربیان به ماجرای «آیات شیطانی» مشهور است - و ارزیابی واقعیت تاریخی آن علاقه‌مند بود و پایان‌نامه دکتری خود را نیز در این موضوع نوشت. قصه غرائق موقعیتی را روایت می‌کند که پیامبر اسلام وحی الهی را با القای شیطانی اشتباه گرفت. امروزه تقریباً همه مسلمانان واقعیت تاریخی این ماجرا را انکار و معتقدان به آن را تکفیر می‌کنند، اما احمد معتقد است در دو قرن نخست اسلام نگرش مسلمانان به این واقعه خلاف نگرش امروزی بود و این داستان را حقیقتی تاریخی می‌دانستند. احمد در کتاب «پیش از راست‌کیشی: آیات شیطانی در اوایل اسلام»، که پس از مرگ او در ۲۰۱۷ منتشر شد و به همین موضوع اختصاص دارد، به دنبال این نیست که بداند این ماجرا واقعاً رخ داده است یا نه، بلکه در صدد است تا به این سؤالات پاسخ دهد که نگرش مسلمانان به این موضوع در طول زمان چه تغییراتی کرده و این تغییرات چرا و چگونه، کجا و به‌دست چه کسانی رخ داده است. کتاب دیگر احمد، که از باقی آثار او شناخته‌شده‌تر است، «اسلام چیست؟ معنای اسلامی بودن» (۲۰۱۵) نام دارد که اندکی پس از مرگ او منتشر شد و تحسین دیگران را برانگیخت. احمد در ۴۸ سالگی در اثر بیماری سرطان خون درگذشت.



احمد در مقدمه کتاب «پیش از راست‌کیشی» از تغییر نگرش مسلمانان به قصه غرائق یا ماجرای آیات شیطانی می‌گوید و برای تبیین این تغییر، پاسخ‌گویی به این سؤال را ضروری می‌داند که «حقیقت چگونه رخ می‌دهد؟». نویسنده برای پاسخ به این پرسش، ابتدا راست‌کیشی را تعریف می‌کند، چراکه معتقد است تاریخ نگرش‌های مسلمانان به این ماجرا تاریخ پیدایش و شکل‌گیری راست‌کیشی است. از نظر احمد، راست‌کیشی باور یا مجموعه‌ای از باورهاست که طرفداران آن تصور می‌کنند تنها عقیده درست و معتبر است و برای این‌که به‌عنوان حقیقتی منحصربه‌فرد در جامعه متداول شود، لازم است مدافعانش مخالفان آن را تحریم کنند. در نتیجه، راست‌کیشی نه‌تنها پدیده‌ای فکری بلکه رویدادی اجتماعی است. از نظر نویسنده، فرآیند پیدایش و شکل‌گیری «حقیقت موثق» در جامعه اسلامی امری بسیار جالب‌توجه است، زیرا با توجه به فراوانی جمعیت امت اسلام، پراکندگی وسیع جغرافیایی، تنوع فرقه‌های کلامی و مکاتب فکری، و نبود نهادی مانند شورای کلیسا در تاریخ جوامع اسلامی، اینکه عقیده‌ای خاص به اصلی حاکم و مقبول همگان تبدیل شود موضوعی قابل بررسی است. به عبارتی، باید دید چگونه با وجود چنین شرایطی یک نظریه به‌عنوان نظریه‌ای معتبر پذیرفته می‌شود، آن هم نظریه‌ای که مسلمانان در ابتدا خلاف آن را پذیرفته بودند.

احمد به‌طور خاص به این پرسش می‌پردازد که «چه فرآیندی عقیده راست‌کیشی را درباره مسئله آیات شیطانی یا قصه غرائق شکل داد؟» و برای یافتن پاسخ، سیر شکل‌گیری این عقیده راست‌کیشی را در چهار مرحله بررسی می‌کند: در دو قرن نخست اسلام، پذیرش واقعیت تاریخی ماجرای آیات شیطانی تقریباً همگانی است. در مرحله دوم، از قرن سوم تا پنجم هجری، به نظر می‌رسد تعداد عالمانی که این ماجرا را قبول یا رد کرده‌اند مساوی است، اما مخالفان به‌ندرت در راست‌کیش بودن موافقان تردید می‌کنند. در مرحله سوم، از قرن پنجم تا دوازدهم هجری، نپذیرفتن این ماجرا نظر غالب است و مخالفان واقعیت تاریخی داستان موافقان آن را به کفر متهم می‌کنند. با این حال، تعدادی از شخصیت‌های مهم تاریخی در این دوره به بحث درباره حقیقت داشتن این ماجرا ادامه می‌دهند و باور به این مسئله را کاملاً با اسلام سازگار می‌دانند. در نهایت، پس از قرن دوازدهم هجری، مخالفت با این موضوع تقریباً همگانی می‌شود. از نظر احمد، تضاد بین دویست سال نخست اسلام و دویست سال اخیر تضاد بین پذیرش و عدم پذیرش تقریباً همگانی قصه



غرانیق است و تاریخ نگرش‌های مسلمانان به این ماجرا در هزارهٔ میانی چیزی جز تاریخ شکل‌گیری راست‌کیشی اسلامی مربوط به این مسئله نیست.

به باور نویسندگان، انکار واقعیت تاریخی این ماجرا مبتنی بر استدلالی عقلانی است. این میان، دو اصل معرفت‌شناسانهٔ راست‌کیشی اسلامی وجود دارند که بر اساس آن‌ها مسئلهٔ آیات شیطانی رد می‌شود: اصل تاریخ‌نگارانه و اصل کلامی. اصل تاریخ‌نگارانه اصل بنیادین روش‌شناسی حدیث است. تقریباً تمام پنجاه گزارش روایت‌کنندهٔ این ماجرا اسناد ناقص دارند، یعنی حداقل یک راوی غیرموثق دارند یا سلسلهٔ اسناد آنها کامل نیست و به شاهد عینی نمی‌رسد. جالب اینکه تنها گزارشی که اسناد آن صحیح است، پس از نخستین استناد در قرن چهارم هجری، دیگر محل توجه نبوده است. بنابراین، طبق اصل معرفت‌شناسانهٔ سنجش اسناد، ماجرای آیات شیطانی براساس دلایل مستند خلاف واقع فرض می‌شود و در نتیجه عملاً رخ نداده است. اصل کلامی متعارض با ماجرا نیز اصل عصمت انبیاست که براساس آن درستی و صداقت در فرآیند ارتباط الهی محمد ضروری است و بنابراین، وقوع چنین ماجرای غیرممکن دانسته می‌شود.

در فصل اول کتاب، با عنوان «چگونه نخستین منابع را بخوانیم؟»، نویسنده می‌گوید مسئلهٔ خوانش متون فقط سؤالی دربارهٔ متن نیست بلکه با فرهنگ نیز ارتباط دارد. این پرسش به ارتباط بین دستاورد فرهنگی و جامعهٔ تولیدکنندهٔ آن مرتبط است و این ثمرهٔ فرهنگی، یعنی حافظهٔ تاریخی مربوط به قصهٔ غرانیق در میان نخستین مسلمانان، یک حقیقت است. از دیدگاه احمد، برای درک فرآیند تاریخی‌ای که امت اسلامی بر مبنای آن راست‌کیشی را شکل داد، باید بفهمیم چرا مسلمانان در ابتدا ماجرای آیات شیطانی را پذیرفتند؟ چه زمانی و چگونه این ماجرا رکنی اصلی و رایج در حافظهٔ امت از زندگی پیامبر در صدر اسلام را تشکیل داد؟ او این بررسی را تنها در صورتی امکان‌پذیر می‌داند که تحلیل متنی دقیقی دربارهٔ نخستین روایت‌های غرانیق صورت گیرد. این روایت‌ها به سه گونهٔ ادبی مختلف تعلق دارند: سیره، تفسیر و حدیث. او سپس به بررسی و مقایسهٔ روایات هر گونه می‌پردازد.

در گونهٔ حدیث، عالمان آشکارا علاقه داشتند از طریق روایت‌ها معیارهای اسلامی ایجاد کنند. آن‌ها به تعیین محتوای دقیق اسلام پرداختند و این کار با گسترش فقه اسلامی همراه شد. گونهٔ منسجم حدیث (در کنار فقه) حافظه‌ای از زندگی و شخصیت پیامبر را شکل داد تا اعمال و اقوال



معتبر نبوی فراهم آیند و در نتیجه اصول شرعی و عقیدتی دقیقی شکل بگیرند که مسلمانان براساس آن‌ها زندگی کنند. برای ساخت این اصول، روشی لازم بود که بتواند به روایت‌های حاوی معیارهای نبوی اعتبار بدهد، یعنی اسنادها را ارتقا ببخشد. در گونه سیره، عالمان قرن‌های دوم و سوم هجری به حافظه تاریخی از زندگی محمد پرداختند. آن‌ها اغلب با ایجاد معیارهای رفتار دینی سروکار نداشتند بلکه به تألیف روایتی حماسی، تاریخی و اخلاقی پیرامون زندگی پیامبر و تلاش دلاورانه او برای ساخت امت اسلامی مشغول شدند. در گونه تفسیر، نویسندگان می‌کوشیدند وحی الهی را تفسیر کنند و به متن قرآن پرداختند که بسیار کنایه‌آمیز و اغلب مبهم بود و اطلاعاتش به رویدادهای تاریخی و فضای فرهنگی زمان پیامبر مربوط می‌شد. قرآن را نمی‌توان بدون شناخت آن رویدادها و آن محیط درک کرد. چون بیشتر محتوای این متن به شکل مستقیم با مسائل شرعی مرتبط نیست، بسیاری از روایت‌های موجود در آثار تفسیری در آثار حدیثی و فقهی نمایان نمی‌شوند.

احمد از بررسی خود نتیجه می‌گیرد که اگرچه عالمان متعلق به هر سه این گفتمان‌ها با حافظه تاریخی امت اسلام آغازین درباره زندگی پیامبر سروکار داشتند، این سه گونه ادبی در هدف، ساختار، محتوا، روش و معنا با هم متفاوت بودند. او می‌گوید روایت‌های سیره و تفسیر در فاصله سال‌های ۱۵۰ تا ۲۵۰ هجری اغلب اسنادهای کاملی نداشتند، آن هم دقیقاً در زمانی که ظهور نهضت حدیث اسناد کامل را مبنای تأیید روایات قرار داده بود. درحالی‌که تلاش می‌شد گفتمان حدیث، به سبب عملکردش، معتبر باشد، متون سیره برای ایجاد شور و انگیزه دینی به کار می‌رفتند تا برای امت مسلمان کلماتی قدرت‌مند فراهم کنند، کلماتی با درون‌مایه‌های دلاورانه، اخلاقی و معجزه‌آسا که مسلمانان بتوانند با آن‌ها رابطه نزدیکی برقرار کنند و از طریق آن‌ها ارزش‌هایشان را نشان دهند. بنابراین، لازم نبود سیره‌نویسان روایت‌های معتبر را از نامعتبر جدا کنند و نیازی هم به اسنادهای کامل نداشتند، بلکه در مقابل، با دریایی از داستان‌های حماسی درباره پیامبر حوزه فعالیت خود را تا حد ممکن گسترش دادند. احمد معتقد است در ادبیات تفسیری نیز، با توجه به ماهیت چندپهلوی آن، لازم نبود مفسران صدر اسلام ادعاهای خود را با قدرت اسنادهای کامل تقویت کنند. از منظر او، تفسیر در صدر اسلام کندوکاوی درباره کلام الهی بود و بیشتر به انواع احتمالات درون این کلام می‌پرداخت تا به ادعاهای واقعی و منحصر به فرد آن.



بنابراین، نه عالمان تفسیر و نه عالمان سیره برای مشخص کردن میزان اعتبار و وثاقت راویان به تدوین آثاری درباره شرح حال آنان (یا معجم‌های رجالی) اقدام نکردند. در نتیجه، امروزه برای شناخت راویان حافظه تاریخی مسلمانان صدر اسلام درباره زندگی محمد فقط به تصویری بسیار ناقص وابسته‌ایم که عالمان حدیث ساخته‌اند. به باور احمد، گفتمان‌های سیره و تفسیر در صدر اسلام، ظاهراً نه به قدرت روش‌هایی که نهضت حدیث شکل داد نیاز داشتند و نه آن را درک کردند، چون اگر خلاف این می‌بود، به‌یقین از سال ۱۵۰ به بعد به‌جای آنکه به نقل روایاتی با اسنادهای ناقص ادامه دهند اسنادهای کامل را جعل می‌کردند تا روایت‌های ناقص خود را ارتقا دهند. او به این نتیجه می‌رسد که این اسنادهای ناقص به احتمال بسیار ساختگی نیستند و باید آن‌ها را، همان‌طور که هستند، پذیرفت. گام بعدی تاریخ‌گذاری این روایت‌هاست. به‌زعم نویسنده، با توجه به اینکه گزارش‌ها گاه ترتیب تازه می‌یافتند و حذف و اضافه بر روی آن‌ها صورت می‌گرفت، بهترین راه برای تاریخ‌گذاری اصل روایت استفاده از روش‌های تاریخ‌گذاری معنای روایت و تاریخ‌گذاری الفاظ آن است.

در فصل دوم، احمد به بررسی پنجاه روایت مربوط به قصه غرائق می‌پردازد تا چند موضوع را روشن کند: نخست تاریخ‌گذاری روایت‌ها از طریق تحلیل تطبیقی و جداگانه اسناد و متن هر یک از آن‌ها؛ دوم شناسایی عالمان قرن‌های اول و دوم در متون سیره در سده‌های نخستین که نام‌هایشان در اسناد روایت‌های قصه غرائق آمده است؛ سوم شناخت اسنادها و حوزه‌های جغرافیایی محل رواج هر روایت؛ و در نهایت تحلیل متن هر روایت تا مشخص شود نخستین مسلمانان این ماجرا را چگونه فهمیده‌اند.

نویسنده در فصل سوم به سراغ این پرسش می‌رود که «چرا نخستین مسلمانان ماجرای آیات شیطانی یا قصه غرائق را پذیرفتند؟». از نظر او، پذیرش این مسئله در صدر اسلام به‌روشنی نشان می‌دهد که دو اصل «عصمت پیامبران» و «روش‌شناسی حدیث» در آن زمان از نفوذ همگانی در میان امت مسلمان برخوردار نبودند. آن‌گاه با توجه به تفاوت‌های سه‌گونه سیره، حدیث و تفسیر، که پیش‌تر نیز به آن‌ها اشاره کرده بود، توضیح می‌دهد که چگونه این دو اصل با گذشت زمان این چنین اهمیت یافتند.



به نظر مؤلف، با توجه به اهمیت و جهت مقتدرانه پیامبر در حدیث، روشن است که ایده «پیامبر معصوم» - که قرار است گفتار و کردارش الگویی معتبر برای امت مسلمان باشد - از جاذبه خاصی برای اهل حدیث برخوردار بوده است. تصویر محمد در قصه غرائق، پیامبری که در انتقال وحی الهی مرتکب خطا شد، چالشی اساسی و هنجارشکن در نهضت حدیث به وجود آورد. به همین جهت، به رغم رواج گسترده این ماجرا در گونه‌های تفسیر و سیره در قرن‌های اول و دوم، روایت این داستان در هیچ یک از مجموعه‌های رسمی حدیث قرار نداشت. در مقابل، هدف متون سیره نه ایجاد معیار و الگویی برای رفتار، بلکه یادبودی شگرف از «مهم‌ترین قهرمان میراث دینی ما» یعنی پیامبر است. برای سیره‌نویسان، قهرمان لغزش‌ناپذیر نه لازم بود و نه شور و هیجان چندانی ایجاد می‌کرد. هیجان‌ها وقتی پدید می‌آیند که امکان اشتباه، شکست، ناکامی و ناتوانی وجود داشته باشد. احمد معتقد است که این دقیقاً همان چیزی است که در ماجرای آیات شیطانی اتفاق می‌افتد. در نهایت، کسانی که در حوزه تفسیر کار می‌کردند، باید تمام تصاویر محمد در قرآن را توضیح می‌دادند و تفسیر می‌کردند. احمد معتقد است مفسران در تلاش برای درک پدیده نبوت محمد، همان‌گونه که در قرآن ترسیم شده است، باید به آیاتی می‌پرداختند که به آزمودن پیامبران، ضعف آن‌ها در برابر شیطان، لغزش و توبه آن‌ها اشاره می‌کند. مفسران اوایل اسلام قرآن را به شیوه خودشان می‌خواندند تا بر این دلالت کند که پیامبران ظاهراً دچار لغزش و گرفتار شیطان شده‌اند. محمد نیز وارث پیامبرانی است که خدا به خطا و استغفار آن‌ها اشاره کرده است.

احمد در ادامه تأکید می‌کند که گفتمان‌های سیره و تفسیر در جامعه به‌طور گسترده رواج داشتند. گونه تفسیر از طریق قصه‌پردازان و گونه سیره از طریق تعلیم و تربیت و نیز محفل‌های اجتماعی که تحت تأثیر دربار خلافت بودند، با جامعه ارتباط داشتند و به گسترش این روایت‌ها در سطحی وسیع کمک می‌کردند. بنابراین، به باور احمد، تصویر به‌جامانده از محمد در حافظه تاریخی مسلمانان اوایل اسلام تصویر مردی است که به تدریج رسالت نبوی خود را درک کرد و در جریان تلاش برای فهم محتوا و مضمون رسالت دچار لغزش شد. به همین دلیل بود که نخستین مسلمانان روایت قصه غرائق را پذیرفتند، چون عنصری غیرعادی و نابهنجار در آن نمی‌دیدند.

در نهایت، می‌توان گفت شهاب احمد در این کتاب در پی اثبات یا رد واقعیت تاریخی قصه غرائق نیست، بلکه به دنبال ترسیم تاریخ نگرش‌های مسلمانان به این ماجرا و تبیین علل پذیرش و



عدم پذیرش آن است. او کوشیده است تا با تعریف مفهوم راست‌کیشی، با اشاره به سه گفتمان سیره، تفسیر و حدیث، و از طریق تحلیل پنجاه روایت سیر این تغییر را به‌دقت شرح دهد. او نسبت به این مسئله دیدگاهی بی‌طرفانه دارد و با رویکردی علمی خواستار بررسی این تحول درخور توجه در جامعه اسلامی است.

کتاب احمد مانند هر کار علمی دیگر کاستی‌هایی دارد که در آثار آکادمیک غربی نیز به این موضوع توجه شده است، از جمله در مقاله‌ای انتقادی از شان آنتونی، استاد مطالعات اسلام در دانشگاه ایالتی اوهایو، با عنوان «آیات شیطانی در متون شیعی اوایل اسلام: گزارشی از آرای اقلیت درباره کتاب «پیش از راست‌کیشی» نوشته شهاب احمد» (۲۰۱۹). آنتونی کتاب احمد را فصلی جدید در پژوهش‌های مدرن درباره قصه غرائق و اثری تحسین‌برانگیز و درخور توجه می‌داند، اما می‌گوید مرگ نابهنگام نویسنده کتاب را ناتمام گذاشته است و این مقاله را می‌توان «مُستدرک» کتاب او دانست. آنتونی می‌نویسد کتاب احمد بررسی جامعی درباره انتقال ماجرای آیات شیطانی بین عالمان سه قرن اول تاریخ اسلام است، اما به‌رغم آنکه بخش وسیعی از حدیث و اخبار سنی را تحلیل می‌کند، در کمال تعجب منابع شیعه نخستین را تقریباً به‌طور کامل نادیده می‌گیرد. آنتونی در این مقاله بازتاب قصه غرائق را در مهم‌ترین متون حدیثی، تفسیری و کلامی متقدم شیعی به‌ترتیب تاریخی گرد آورده و موضع‌گیری متفاوت عالمان شیعی را نشان داده است. به‌نوشته او، بررسی منابع متقدم شیعی، با عرضه چشم‌اندازی وسیع‌تر در برابر پژوهشگران، نکته‌ها و بینش‌های مهمی به دست می‌دهد که به اصلاح برخی ادعاهای مطرح‌شده در این کتاب می‌انجامند.

